لب خشک کارون در مجلس فریاد زد

نماینده مردم شوش در مجلس شورای اسلامی گفت: احداث تونل کوهرنگ۳ و پروژه بهشت‌آباد برای انتقال آب غیرکارشناسی است و خوزستان را با بی‌آبی در همه ماه‌های سال مواجه می‌کند. محمد کعب عمیر به مشکلات فراوان طرح انتقال آب از کوهرنگ۳ و بهشت‌آباد به حوزه زاینده‌رود اشاره کرد و گفت: براین‌اساس گزارشی از سوی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی تهیه و ارائه شده است. طبق این گزارش و در صورت راه‌اندازی طرح انتقال آب بهشت‌آباد، میزان کمبود آب در استان خوزستان به‌طور متوسط بیش از دو میلیارد مترمکعب در سال خواهد بود و شبکه‌های آبیاری این استان در سال ۳۷درصد با کمبود آب مواجه خواهند شد. /مهر

درست و اشتباهی که برداشته‌ای و هیچ‌وقت به هیچ‌کس نگفته‌ای بگویی و او هم پا به پایت بیاید.
اما کنار کارون که می‌ایستی حس می‌کنی کنار یک عاقل‌مردی که کم‌کم دارد سر و رویش سفید می‌شود، ایستاده‌ای و نمی‌توانی با ضمیر مفرد خطابش کنی. کارون، پیرمردی است که بیش از صدها سال خاطره دارد که می‌تواند ساعت‌ها، روزها و سال‌ها برایت حرف تازه بزند. شاید بگویید دیوانه‌ام اما باور کنید صدای خروش این رودخانه خش‌دار است. معلوم است از سال‌های دور دارد، صحبت می‌کند.
وقتی کنار این رودخانه می‌ایستی همه قواعدی که در مکان‌های دیگر به آن پایبندی، عوض می‌شود. آنجا دیگر باید تابع قوانین این پیرمرد باشی. مثلا حتی اگر برای خودت قاعده و قانون داشته باشی که هیچ‌وقت، هیچ جای شهر برای حیوانات غذا نریزی، برای خودت قاعده و قانون داشته باشی که زیست حیوانات و چهره شهر را به هم نریزی، کنار کارون باید به قاعده مهمان‌نوازی این پیرمرد تن بدهی.
یکی از تجربه‌های عجیب من در زندگی، غذا دادن به کاکایی‌های کارون است. کاکایی‌ها هر سال زمستان از نیمکره شمالی هزاران کیلومتر می‌کوبند و می‌آیند به سمت جنوب که چند ماهی را مهمان کارون باشند و با گرم شدن هوا دوباره چمدان جمع کنند و بروند خانه‌شان. مردم خوزستان هم فارغ از این که وضع مالی‌شان چطور باشد و از پس خرید غذا برای پرنده‌های مهاجر بربیایند یا نه، به قاعده مهمان‌نوازی این پیرمرد کنار کارون می‌ایستند و به پرنده‌های مهاجر غذا می‌دهند.
در این شماره از هفتگ جام‌جم کنار کارون ایستاده‌ایم که دنیا را از نگاه این پیرمرد دنیادیده نگاه کنیم. از روایت سیل و خشکسالی و خاطرات آدم‌ها با او تا گزارشی که در صفحه ۱۶ پای خاطرات این رود نشسته است.

نویسنده‌های ایرانی وقتی از موقعیت جنوب کشور حرف می‌زنند ناخواسته راه‌شان به کارون می‌افتد

تنفس رمان در ساحل کارون

علی غنی
شاعر و کتابفروشی که با شخصیت‌های رمان در کارون شیرجه زده است

حالا که از کارون سخن به میان آورده‌ایم، بی‌تردید نمی‌شود نسبت به آثار بزرگ بسیاری از نویسندگان ایرانی که کارون در آنها، یادآور خاطرات و حوادث تلخ و شیرین بوده است، بی‌تفاوت باشیم. در این گوشه از هفتگ تصمیم داریم دو عنوان از بهترین‌های رمان که داستان‌شان در حوالی کارون اتفاق می‌افتد، معرفی کنیم:

زمین سوخته:

زمین سوخته براساس زندگی واقعی احمد محمود در دوران جنگ نوشته شده است. در دوران جنگ، او دردهای زیادی را متحمل شد. او کسی نبود که از همان ابتدا برای دفاع به جبهه برود. او نیز می‌خواست با خانواده خود به شهر دیگری مهاجرت کند ولی مردم سایر شهرها آنها را نامرد و فراری می‌پنداشتند. هیچ‌کسی جز اهوازی‌ها و خوزستانی‌ها نمی‌توانست آنها را درک کند. او به‌خوبی نشان می‌دهد که تازه بعد از برخورد بمب به تهران، مردم حال و هوای جنگ را درک کردند. محمود به‌خوبی ترسی که آن زمان در دلش وجود داشت به نمایش گذاشته و از سهل‌انگاری مردم و دولت آن زمان صحبت کرده است.
شاید همین‌ها این اثر را به یکی از آثار متفاوت در حوزه جنگ عراق و ایران تبدیل کرده است. احمد محمود یک جنگ‌زده واقعی است که درد از دست دادن برادر را به‌خوبی درک کرده و آن را با نوک انگشتان هنرمندش، به صفحات کتاب «زمین سوخته» منتقل کرده است.
کتاب «زمین سوخته» ابتدا در سال ۱۳۶۱ و توسط نشر نو به چاپ رسید. این کتاب بار اول در ۱۰ هزار نسخه منتشر شد و چاپ دوم آن ۲۲ هزار نسخه بود. چاپ سوم نیز در ۷۰۰۰ نسخه به انتشار رسید. بین چاپ سوم و چهارم فاصله‌ای طولانی رخ داد ولی بالاخره در سال ۱۳۸۰، چاپ چهارم توسط انتشارات معین منتشر شد. جالب اینجاست که این کتاب در سال ۱۳۹۸ به چاپ چهاردهم رسید.

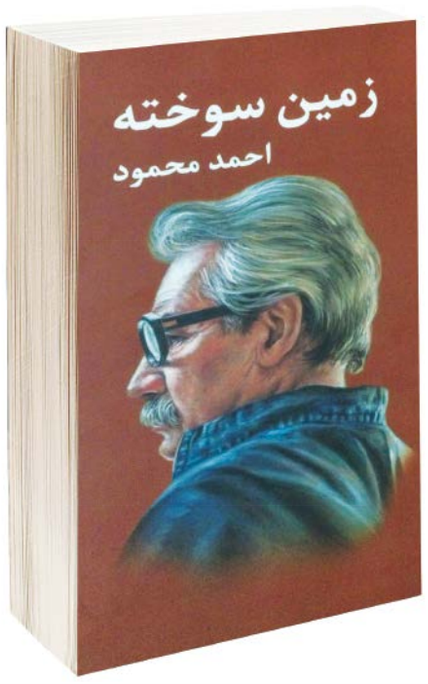

چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم:

داستان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» نوشته زویا پیرزاد در شهر آبادان روی می‌دهد و از زبان یک زن ارمنی میانسال به نام کلاریس در یک خانواده ارمنی که در کنار تعدادی خانواده ارمنی دیگر، در محل بوارده آبادان زندگی می‌کنند روایت می‌شود.
از ازدواج کلاریس با آرتوش ۱۷ سال می‌گذرد و آرتوش در شرکت نفت آبادان کار می‌کند. کلاریس در این داستان از روابط خانوادگی و رابطه خودش با فرزندانش که از قرار معلوم یک پسر و دو دختر دوقلو هستند و اسامی آنها آرمن، (آرسینه و آرمینه) است و از روابط عاطفی و احساسی که با همسایگان خود که در نزدیکی خانه او و در یک خانه سازمانی زندگی می‌کنند سخن می‌گوید.
در این داستان بیشتر کلاریس سعی داشته که چگونگی برقراری ارتباط با محیط و جو جدید را بیان کند و به‌دنبال رهایی از زندگی یکنواخت و خسته‌کننده یک زن خانه‌دار بود که در این هنگام به مردی که همسایه آنهاست و در مجاورت آنها زندگی می‌کند علاقه‌مند می‌شود و فکر می‌کند که با برقراری ارتباط با او می‌تواند زندگی راحت‌تر و بهتری داشته باشد و از حالت یکنواختی خود بیرون بیاید. کتاب از زبان خانمی است که در روزمرگی‌های روزانه‌اش با وجود سه فرزند و همسرش، گم‌شده است و ناگهان به خود می‌آید که در این روزمرگی‌ها وقتی برای خودش نمی‌گذارد و به فکر خودش نیست. زنی که خودش هم دنیا و هم خواست‌ها و دوست‌داشتن‌هایی دارد که کسی به آنها بهایی نمی‌دهد و بچه‌هایش کم‌کم بزرگ می‌شوند و او در دنیای آنها کمرنگ‌تر و پیرتر می‌شود. شوهرش غرق در کار و زندگی خودش است. خواهر و مادرش نیز به همین صورت هستند و دو همسایه‌اش هم... .

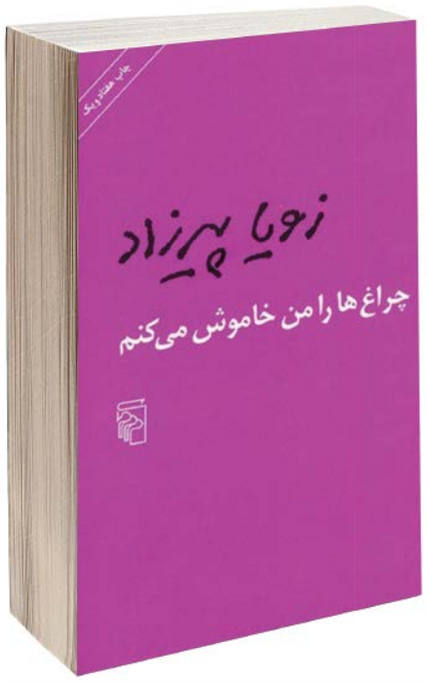

رودخانه کارون، آکتور سینما

والس کارون در غیاب دلدارون

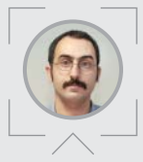

علی رستگار
روزنامه‌نگاری که شرجی کارون را از پرده سینما حس می‌کند

گذر سینمای فیلمفارسی تا سال‌ها به جنوب و خوزستان نیفتاد. گروه‌های فیلمسازی بیشتر ترجیح می‌دادند مسافر شمال خوش آب‌وهوا و سرسبز باشند و به‌جز طرح قصه‌هایی درباره آنجا، زمان استراحت و تفریح هم تنی به آب‌های دریای خزر بزنند تا این‌که در هُرم گرمای جنوب، خود را به رود درخشان کارون بسپارند. نزدیکی شمال به تهران، هزینه کمتر و وجود امکانات تفریحی و رفاهی بیشتر، نقش بسزایی در این پرهیز از سفر سینمایی به نقاط جنوبی کشور داشت. حضور جنوب، فقط در حد اشاراتی در برخی دیالوگ‌ها خلاصه می‌شد، مثلا در «قیصر» قهرمان فیلم بعد از بازگشت از سفر کاری جنوب (آبادان) است که از مرگ خواهر و برادرش آگاه می‌شود و برای انتقام پاشنه کفش قیصری‌اش را ورمی‌کشد.
در زمانه فیلمسازان عافیت‌طلب فیلمفارسی، این عرق و علاقه فیلمسازان جنوبی است که خوزستان را به خاك سینما می‌کشاند و لوکیشن‌های جنوب را در قالب داستان‌هایی استخوان‌دار به مخاطبان معرفی می‌کند. ناصر تقوایی و امیر نادری از مهم‌ترین فیلمسازانی هستند که در این زمینه آستین بالا می‌زنند اما چون اینجا منحصرا بحث رود کارون است، باید به فیلم جاده‌ای «صادق کرده» اشاره‌کنیم که قهرمانش یا به عبارتی ضدقهرمانش (سعید راد) در جاده‌های جنوب و از مسیر اندیمشك تا اهواز، پی انتقام قتل همسرش را می‌گیرد. در این میان دیدار صادق با دوستش (منوچهر احمدی) در اهواز و حاشیه رود کارون اتفاق می‌افتد و از او برای رهایی از مخمصه کمك می‌خواهد.
اما شاید یکی از مرتبط‌ترین حلقه اتصال‌های سینمای ایران در دوران فیلمفارسی با خوزستان، اهواز و خاصه رود کارون در فیلم «ایوا...» محصول سال ۱۳۵۰ اتفاق می‌افتد و نعمت‌ا... آغاسی، خواننده محبوب کوچه‌بازاری و موسیقی عامه‌پسند و ترانه‌های مشهوری چون «لب کارون» در آن در نقش جوانی اهوازی به نام نعمت ظاهر می‌شود که خوش‌صدایی‌اش پای او را به تهران باز می‌کند.
فیلم با نمایی شبانه از رود کارون و چراغ‌های روشن اهواز آغاز می‌شود و نعمت با آن شمایل آشنا و دو عصای چوبی زیربغل پای دیوار خانه محبوبش آمنه، با صدایی محزون می‌خواند« من آن شب‌کور شب‌های سیاهم که فانوسی نمی‌سوزه به راهم.»
جهانگیر فروهر که مهمان خانه است، همین‌که این صدا را می‌شنود، به‌وجد می‌آید. فردایش هم جمشید آریا را از تهران برای کشف این استعداد به اهواز می‌کشاند و درحالی‌که دوتایی زیر سوزش طاقت‌فرسای آفتاب جنوب بخارپز می‌شوند، دل به ترانه‌خوانی آغاسی برای یارش در مجاورت نخلستان و رود کارون می‌سپارند. کارون در سینمای بعد از انقلاب اما حضور پررنگ‌تری نسبت به فیلمفارسی دارد. هرچند نه به‌اندازه کافی و شایستگی اما جنگ نام جنوب را بیش‌ازپیش بر سر زبان‌ها انداخته بود و کارون هم یکی از بسترهای مقاومت و جانفشانی مردم خونگرم خوزستان و رزمنده‌های دیگر مناطق کشور به‌حساب می‌آمد. بنابراین دور از توقع و انتظار نبود که کارون هنوز پرخروش را در بعضی فیلم‌ها به‌ویژه سینمای جنگی و دفاع مقدسی ببینیم. بلمی به‌سوی ساحل و افق، هر دو ساخته رسول ملاقلی‌پور، ازجمله ساخته‌های مهمی هستند که کارون خوب و تأثیرگذاری دارند.
در اولی، مقصود از آن ساحل در عنوان فیلم، ساحل رود کارون است که دو بار در فیلم حضور برجسته‌ای دارد، یکی جایی که رزمنده‌های قهرمان قصه بابلمی از کارون می‌گذرند و خود را به مواضع دشمن می‌رسانند و یکی هم در پایان فیلم است که پیکر شهدا (همان قهرمان‌ها) کارون را متبرك می‌کند و آنها آرمیده در بلم در ساحل پهلو می‌گیرند. در فیلم افق هم که سکانس پایانی روی پل سفید اهواز و بر فراز رود کارون اتفاق می‌افتد و همسر احمد، ناامید از آمدن او که به شهادت رسیده از روی پل عبور می‌کند. درحالی‌که دوربین از او فاصله می‌گیرد و گستره پل و رود را نشان می‌دهد، تیتراژ پایانی با تصنیف «بمیرید بمیرید» کویتی‌پور روی تصویر شنیده می‌شود.
اگر اشتباه نکنم، در «روزسوم» ساخته محمدحسین لطیفی هم سکانس زیبای پایانی و آن شلیك معشوق بر قلب عاشق در رود کارون اتفاق می‌افتد.
به‌جز سینمای جنگ در برخی دیگر از فیلم‌ها هم چشم‌مان به جمال کارون روشن‌شده است؛ «عروس آتش» خسرو سینایی یکی از آنهاست که اصلا با حضور فرحان (حمید فرخ‌نژاد) سوار بر قایقی در کارون آغاز می‌شود و بعدتر هم تلاش‌های او را برای به‌دست آوردن دل دخترعمویش، احلام (غزل صارمی) پای نخل‌ها و در مجاورت کارون می‌بینیم.
اما یکی از کوتاه‌ترین و درعین‌حال زیباترین و تأثیرگذارترین نماهای رود کارون را در فیلم «آن‌سوی آتش» ساخته کیانوش عیاری، فیلمساز جنوبی می‌بینیم. لوکیشن اصلی این فیلم، منطقه‌ای در نزدیکی مشعل‌های نفتی و دکل‌های شعله‌ور حفاری نفت است و بیشتر قصه در آنجا می‌گذرد اما درجایی از فیلم، نوذر (خسرو شجاع‌زاده) که دل به یك دختر جوان و لال (عاطفه رضوی) بسته، سری به شهر اهواز می‌زند و از یك طلافروشی، النگویی برای محبوبش می‌خرد. بلافاصله در نمایی، جوان عاشق را در کنار رود کارون و در حال تخمه‌خوردن می‌بینیم درحالی‌که قایق‌های زیادی در کارون پرآب پهلو گرفته‌اند. نمی‌دانم عیاری که والس «دانوب آبی» اشتراوس را برای جدال چرك و گل‌آلود دو برادر در سکانس پایانی فیلم درنظر گرفت، چقدر در این لحظه به فکر ارجاع به دوران باشکوه و عاشقانه کارون بود و نگاه حسرت‌بار و دریغناکی به گذشته داشت؛ همان زمان که به‌قول آغاسی، لب کارون حسابی گلبارون بود و دلدارون در قایق‌ها و دور از غم‌ها می‌نشستند و نغمه خوش لب کارون می‌خواندند.

نمایی از فیلم آن‌سوی آتش

نمایی از فیلم عروس آتش

سجادی‌حسینی مثل هر خوزستانی دیگری یک بغل خاطره و حرف از کارون دارد

به روایت بچه شط

طاهره آشیانی
روزنامه‌نگاری که خاطرات سوژه‌هایش را شریک می‌شود

سال گذشته ۱۰اسفند که پل کارون ۹۹ساله شد با فرید سجاد حسینی، بازیگر و کارگردان سینما و تلویزیون گفت‌وگویی کردم که در صفحه آخر روزنامه منتشر شد. مرور خاطرات شیرین، سجادی‌حسینی -که بسیار هم خوش‌صحبت است- در این شماره هفتگ خالی از لطف نیست.

فرید سجادی‌حسینی، بازیگر و کارگردان اصالتا اهوازی است. بچگی و جوانی خود را در این شهر سپری کرده و کلی خاطره خوب دارد از اهواز و کارون و پل کارون.
می‌گوید: قبل از پیروزی انقلاب شهرهای اهواز، آبادان و خرمشهر به دلیل نفت‌خیز بودن و این که خارجی‌های زیادی در این شهرها کار می‌کردند، موردتوجه مردم قرار گرفت تا برای سفر و گردش به این شهرها بیایند. اهواز به دلیل موقعیت خاص و امکاناتی که داشت در صدر این توجه و گردشگری بود.
پل کارون دو سمت رود را به هم وصل می‌کرد و تا جایی که یادم می‌آید بسیار زیبا بود. رنگش خاکستری، نقره‌ای بود اما به پل‌سفید شهرت پیدا کرد، بیشتر به این دلیل که در فاصله تقریبا دو کیلومتری‌اش پل‌سیاه ساخته شده که قطار از روی آن رد می‌شود. تجارت ریلی از اهواز به دیگر شهرهای ایران انجام می‌شد که خیلی هم توسعه یافته بود.
پل‌سفید در طول سال برای مردم محلی بود. برای عبور و مرور و این که زیبا ساخته شده بود امتیاز ویژه‌ای برایش بود. یک خانم مهندس آلمانی آن را طراحی کرده که دو هلالی بزرگ دو طرف پل را به هم وصل می‌کند و پایه‌های ستونی زیرین ندارد به همین دلیل زیرمجموعه پل‌های معلق جهان قرار می‌گیرد.
اهواز معمولا هوای بسیار گرمی دارد به همین دلیل بیشتر گردشگران دی و بهمن و نیمه اول اسفند به اهواز می‌آمدند. آن سال‌ها فضای اطراف کارون و پل با سال‌های بعد از پیروزی انقلاب متفاوت بود. خواننده‌ها در این ماه‌ها به اهواز می‌آمدند و کنسرت برگزار می‌کردند. فضای اطراف کارون بیشتر شبیه کشورهای اروپایی می‌شد و چون خارجی‌ها هم به اهواز رفت‌وآمد داشتند، مسافران سفری متفاوت را تجربه می‌کردند. الان هم اطراف پل رستوران و جگرکی زیاد است و عبور و مرور خودروها را هم از روی پل ممنوع کرده‌اند و مردم پیاده روی پل کارون می‌روند. تا قبل کرونا فصل زمستان مسافران زیادی به اهواز می‌آمدند و به‌خصوص شب‌ها اطراف کارون خوش بودند و از طبیعت و زیبایی‌های کارون لذت می‌بردند.

روزی که برق الاغ را گرفت

سجادی‌حسینی می‌گوید وقتی بچه بودیم از روی پل کارون زیاد رفت‌وآمد می‌کردیم. روی پل تیرهای چراغ برقی نصب شده بود که فلزی بود و سوراخ هایی روی این تیرها وجود داشت که از طریق آنها ماموران برق و پل به سیم‌های داخل تیر دسترسی پیدا می‌کردند. یک روز که از روی پل رد می‌شدیم، دیدیم داخل تیرها را کاه ریخته‌اند، وقتی دلیل را پرسیدیم، گفتند برای این که اگر کسی از سر کنجکاوی دستش را داخل این سوراخ‌ها کرد برق نگیردش. چند روز بعد الاغی را برق گرفت و مرد! گویا مردی با دو سه الاغ از روی پل رد می‌شده، یکی از الاغ‌ها سرش را داخل یکی از این سوراخ‌ها می‌کند که کاه بخورد، برق می‌گیردش و می‌میرد. این باعث شد دیگر هیچ‌کس حتی از روی کنجکاوی هم که شده به تیرهای چراغ برق نزدیک نشود.

شهر پل‌ها

کارون تنها رود ایرانی است که در بخش‌هایی از آن کشتیرانی می‌شود و قایقرانی هم در آن رایج است. مردم هم برای ماهیگیری به کارون می‌روند و هم برای تفریح. الان هم در بخش‌هایی از کناره کارون رستوران‌های شیک و خوبی راه‌اندازی شده که غذاهای محلی خوشمزه‌ای هم سرو می‌کنند. برای ما اهوازی‌ها، اهواز با همه کمبودها و سختی‌هایی که دارد عزیز است و دوست‌داشتنی.
هر زمان شرایط مهیا شود به اهواز می‌رویم و خاطراتمان تازه می‌شود. زادگاهم است و برایم عزیز. کارون در زمان جنگ، خیلی آسیب دید و قرار بود لایروبی شود که نشد. پل کارون در زمان جنگ خوشبختانه آسیب ندید و از بین نرفت. پل‌سیاه هم آسیب ندید. در اهواز پل زیاد است و تا جایی که شنیده‌ام، شهرمان به شهر پل‌ها معروف است اما این دو پل از همه قدیمی‌تر هستند و در دوره‌ای در عبور و مرور شهر اهواز و کل کشور نقش مهمی ایفا می‌کرده‌اند.